



7 جنوری 2017

داکتر سید عبدالله کاظم

## نگاهی به رویدادهای تاریخی:

### اسرار نهفته شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین

#### به استناد "سراج التواریخ"

(قسمت بیست و یکم)

#### شهادت امیر حبیب الله خان - یک توطئه بزرگ

#### 5 - روابط سردار نصرالله خان با شهزاده عنایت الله خان و سپهسالار محمد نادرخان!!

در اینوقت سردار عنایت الله خان به پا ایستاده وگفت: که شما نخستین شخص نیستید که به عم محترم نائب السلطنه بیعت نمائید، من چیزی گفتمی دارم و بشنوید "من از کردار و رفتار ناهنجاری که در حیات پدر خویش نسبت به شما کرده طریق خلاف می سپردم، عفو میخوامم و امیدوارم که کینه و کدورتی در مقابل آن جسارت هابیم در دل خود راه نخواهید داد و سوگند به خدا یاد میکنم که آن حرکات مخالف آیات از خودم نبوده، لکن مجبور بودم و به اشاره پدر و مولای خود مرتکب امر خلاف و رقابت می شدم.... بنابراین تا که پدرم حیات داشت بیرون از رضاجوئی و طریق حصول خوشنودی پویی راهی نمی سپردم و به کاری خلاف رأی او اقدام نمی نمودم و اکنون که خدای تبارک و تعالی پدرم را از من گرفته، ظل مرحمتش از سرم برداشت، شما را که به منزله پدر منید از من نگیرد و شما را بر من سایه گستر و مهربان دارد و به من توفیق نیک رفیق کند که تا جان در تن و رمق در بدن داشته باشم، راه اطاعت در تحصیل رضای شما بپویم." این را بر زبان رانده گفت: "من از دل و جان به شما بیعت و متابعت نمودم و امارت و خلافت شما را به جای پدر خود قبول دارم و خدای تبارک و تعالی مبارک کند و باز تکرار عرض می نمایم و خدا را گواه قرار میدهم که آن بی اعتنائی ها و تحقیر ها نسبت به شما از طرف من نبود و به میل خاطر خویش گاهی مرتکب آنها نشده ام و مجبور بودم، اینک امید عفو دارم." سردار نصرالله خان فرمود: "من از دل و جان شما را عفو کردم و از شما هیچ کدورت و کینه ندارم." و سردار عنایت الله خان دست بیعت به سردار نصرالله خان داده گفت: "امارت بر شما مبارک و میمون باد." و سردار معزی الیه او را در برکشیده به سر و رویش از لب مهر و حفاوت بوسه زد. «(صفحه 634 و 635)

از فحوائی بیانات سردار عنایت الله خان معین السلطنه واضح میشود که رابطه بین او سردار نصرالله خان قبلاً خراب بوده و یکی علیه دیگری سخنانی غیردوستانه گفته بودند و بنابر اعتراف معین السلطنه که بی اعتنائی ها و تحقیرها همه زاده فکر خودش نبوده، بلکه به اشاره پدر و مولای خود مرتکب امر خلاف و رقابت میشده است. اگرچه تفاوت نظر بین امیر حبیب الله خان و سردار نصرالله خان

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

در بعضی موارد قبلاً مشهود بود، اما نه به این شدت که امیر پسر ارشد خود را در جبهه گیری علیه برادر عینی خود وادارد. از این روابط میتوان حدس زد که چه عوامل و کدام دست ها ی مرئی و نامرئی در شهادت امیر حبیب الله سراج الملة دخیل بوده است. همچنان سخنان سپهسالار محمد نادر خان که پس از بیانات نصرالله خان به این عبارت گفته بود: "بلی! برای پادشاه آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذاشته شد که هر کس که خود پسندی و نفس پرستی و یله گردی کند، حالش همین خواهد بود." و نیز جواب صریح و شدید شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که با سپهسالار رقابت داشت با این متن: "بلی پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی لیاقت باشد، از اولاد امیر عبدالرحمن خان خواهد بود، دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سریر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروائی کند"، نیز دال بر همنوائی و همفکری سپهسالار محمد نادر خان با سردار نصرالله خان میباشد که هر دو در برابر امیر شهید و سردار عنایت الله خان فی المجلس موقف گرفته بودند.

اما کاتب در اینجا به یک نکته دیگر اشاره میکند و می نویسد: شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که سردار نصرالله خان از او خایف بود و موجب اخلال کار امارت خویشش می پنداشت و نمی خواست که او و سپهسالار محمد نادرخان از مد نظرش دور باشد، به امر او هر دو تن با سردار محمدیوسف خان و عبدالاحد خان که معتمدش بود و او را از خود می دانست، همه در یک موتر سوار شدند و به سمت جلال آباد حرکت کردند از این معلوم میشود که هر سه تن یکی بر دیگر اعتماد نداشتند و نصرالله خان هم از عنایت الله خان و هم از محمد نادرخان خوف داشت. .. (صفحه 630 و 631).

## 6 - مستوفی الممالک مشاور ارشد سردار نصرالله خان:

میرزا محمد حسن خان مستوفی الممالک نه تنها شخص بسیار نزدیک و مشاور ارشد سردار نصرالله خان نائب السلطنه بود، بلکه در عهد امیر عبدالرحمن خان و در سه سال اول سلطنت امیر حبیب الله خان شهید به حیث یک شخص معتمد خاص امیر نیز نخست در مقام کوتوال (امر امنیت و پولیس) نقش بسیار عمده در امور دولت داشت. اگر از نقش او در مخالفت با نهضت "مشروطه خواهان" آن عصر که منجر به محکومیت چند نفر به اعدام و تعدادی به زندان شد چنانکه قبلاً بیان گردید، بگذریم، در دوره شش روزه امارت امیر نصرالله خان در حقیقت رهنمائی همه امور به وسیله او صورت گرفته و دوبار امیر نصرالله خان را از کناره گیری از امارت به نفع امیرامان الله خان منع کرد و او را به مقابله علیه امان الله خان تشویق و ترغیب نمود. او با ارائه پلان "ده فقره ای" یک تعداد اقداماتی را پیشنهاد کرد که قسماً مورد تأیید شوری قرار گرفت (فقرات ده گانه مستوفی دیده شود: صفحه 683 تا 685 و نیز قسمت یازدهم این نوشته از صفحه 4 تا 6)، و مبتنی برآن مقابله نظامی از چند جناح را بر کابل علیه امیر امان الله خان ترتیب اثر داد، از جمله تدارک عسکر قومی از مردمان نجراب، تگاب و کوهستان به زعامت معین السلطنه و خودش. اما قبل از اینکه به این اقدام دست یابد، قیام عساکر در جلال آباد صورت گرفت و تعدادی از عساکر برای بازداشت او به خانه اش آمدند که او به مقابله پرداخت و در اثر فیر تفنگچه او یک عسکر به شهادت رسید. با این وضع عساکر جدی تر عمل کرده و او را دستگیر و به حالت رقتبار و تحقیر به اقامتگاه عساکر آوردند و عزم قتل او را داشتند. برگد محمد انور خان او را نجات داد و در بیت الخلاء قید کرد. (برای شرح مزید یده شود: صفحه 712)

به گفته وکیلی فوفلزائی پس از آنکه سردار نصر الله خان به امیرامان الله خان بیعت کرد و روانه کابل شد، مستوفی به امیرجدید بیعت نکرد و از قید عساکر به نحوی فرار نمود به طرف کوهستان سمت شمالی کابل روان شد که در نیم راه در ساحه "سولان" بدست قوای امنیتی دولت جدید گرفتار گردید و او را راساً به ارگ آوردند و زندانی کردند. فوفلزائی در ادامه می افزاید که: «بعد از طی تحقیقات و استنتاج مذهبانه [احترام کارانه] و فیصله مجلس قصر استور بتاريخ رجب المرجب سنه 1337 قمری مطابق برج حمل سال 1398 شمسی در سمت جنوب غرب ارگ کابل به شاخ درخت توت آویخته و اعدام گردید و در نزدیک قریه بی بی مهرو (سمت شمال قلعه جنگی حالیه) توسط عساکر بخاک سپرده شد.» (فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی: "فرهنگ کابل باستان"، جلد دوم، چاپ کابل، سال 1387ش، صفحه 1130 و 1131)

حکم اعدام مستوفی الممالک پس از تائید شورای مؤظف به اتهام سعی جهت مقابله نظامی علیه رژیم جدید یعنی به اتهام "بغی" و نیز به اثر تقاضای جدی عساکر در جلال آباد که میخواستند او را در همانجا به قتل برسانند، صورت گرفت؛ اما در این حکم به حتمال قوی سوابق ضد "مشروطه خواهی" او نیز بطور غیرمستقیم دخیل بود والله اعلم.

#### 7 - نقش سپهسالار محمد نادر خان، برادران و بنی اعمام او :

در رابطه با شهادت امیر حبیب الله خان جا دارد که آنرا یک توطئه بزرگ نام گذاشت، زیرا با قتل او دست های مرموز در صدد رسیدن به اهدافی بودند که اجرای آنرا از بیست قبل قدم بقدم و بطور بسیار ماهرانه در نظر داشتند. اینجانب قبلاً طی چند نوشته ای دیگر خود نیز از جمله مقاله "نقش انگلیس ها در عروج خانواده مصاحبان" در سه قسمت سال قبل در این پورتال وزین به نشر سپردم که به ذکر یک قسمت کوتاه آن در اینجا بسنده میکنم:

در سال 1273 ش وقتی جورج کرزن (بعداً لارد کرزن) به افغانستان سفر کرد و از مرضی امیر عبدالرحمن خان آگاه شد، طی یک نشست از امیر که تا آنوقت نخواست بود در باره جانشین خود اظهار نظر کند، صریحاً پرسید که جانشین او کی خواهد بود؟ امیر راز دل خود را مبنی برگماشتن سردار حبیب الله خان به او گفت. کرزن ظاهراً آرام شد (امیر عبدالرحمن خان: "تاریخ افغانستان - تاج التواریخ"، جلد اول و دوم، چاپ جدید، پشاور 1375، صفحه 292) ؛ اما چون انگلیس ها بر احفاد امیر از جمله سردار نصرالله خان و فرزند ارشد او سردار حبیب الله خان چندان اعتماد نداشتند، لذا آنها از همان وقت در جستجوی یک بدیل مورد اطمینان و مطلوب خود برای سلطنت آینده افغانستان برآمدند که آن بدیل باید از سلاله محمدزائی، اما رقیب با دودمان امیردوست محمد خان باشد. با این مأمول هیچ خانواده ای مساعدتر از خانواده سرداریحیی خان نبود.

سرداریحیی خان پسرسلطان محمدخان "طلائی" و خسر امیرمحمدیعقوب خان بود که انگلیس ها بر او مظنون شدند و وی را در سال 1897 به هند برتانوی تبعید کردند. وقتی امیرعبدالرحمن خان به سلطنت رسید، از انگلیس ها تقاضا کرد تا خانواده یحیی خان را نیز از کابل دور کرده و در هند مقیم سازند. این خانواده مدت 23 سال را با تمام آل و بیت در هند بسربردند و اکثر فرزندان شان در همان جا چشم به دنیا گشودند، در همان جا به مکتب رفتند و با محیط فرهنگی هند برتانوی آشنا شدند. (آدامک، لودویک: "شخصیت های تاریخی و سیاسی افغانستان از 1747 تا 1945، گراس - اطریش، 1975 ، صفحه 264)

د پانو شمیره: له 3 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

وقتی مریدی امیر عبدالرحمن خان کسب شدت کرد، انگلیس ها کوشیدند تا موافقت امیر را مبنی بر مراجعت خانواده سرداریحیی خان از تبعید گاه شان در هند حاصل کنند. امیر در آخر عمر با اینکار موافقت کرد و همان بود که دو فرزند سردار مذکور- هریک سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان به شمول خانواده سردار زکریا خان (برادر سردار یحیی خان) با همه فرزندان شان در سال 1901 از "دیره دون" هند به وطن برگشتند. بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان فضای خانواده گی بخصوص پس از ازدواج امیرحبیب الله خان با صبیبه سرداریوسف خان (محبوب سلطان نورالحرم - بعداً ملقب به علیا جناب) بسیار صمیمی گردید و هر دو برادر به حیث مصاحبان خاص امیر و فرزندان شان که تعلیم دیده و جوان بودند، هر یک به مقام های بلند دربار عزت تقرر حاصل کردند. از آن به بعد با زیرکی و احتیاط که خاصه این خانواده بود، ستاره اقبال همه جوانان شان روبه عروج گذاشت و مدارج و مقام های نظامی و ملکی را به سرعت یکی پی دیگر پیمودند. از جلیه سربرآوردگان و پیشتاز این خانواده محمد نادرخان بود که در اپریل 1883 (حمل 1262ش) در "دیره دون" هند به دنیا آمد و در آنجا تحصیل کرد و مدتی در امور عسکری در آن کشور اشتغال داشت. او در سال 1901 به معیت خانواده از تبعید گاه به وطن مراجعت کرد، شامل قوای نظامی شد و به سرعت رتب عسکری را پیمود و در 25 سالگی به رتبه جنرالی رسید. او در سفر هند با امیرحبیب الله خان سراج جزء همراهان امیر بود، بعداً نسبت موفقیت در سرکوبی شورش منگل از طرف امیر موصوف به رتبه نایب سالاری ارتقا کرد.

همانطور که اشاره شد، انگلیس ها از همان بدو مرحله در نظر داشتند تا محمد نادر خان را که از سلاله سلطان محمد خان و شخص مورد اعتماد شان بود، هرچه زودتر بجای سلاله امیر دوست محمد خان به سلطنت برسانند با آنکه شهادت امیر موصوف تا هنوز از جمله اسرار باقی مانده و اشخاص مختلف مورد سوء ظن قرار دارند، از جمله بعضی ها دست شاه امان الله خان و مادرش علیا حضرت را که با امیر مناسباتش برهم خورده بود، در اینکار شریک میدانند، اما شواهد و اسناد نشان میدهد که در پس این قتل دست انگلیس ها در پشت پرده شریک بوده و آنها میخواستند تا به حمایت سپهسالار محمدنادرخان و برادرانش و به همکاری بعضی از مخالفان امان الله خان، برادر امیر سردار نصرالله خان نایب السلطنه را به امارت برسانند که با اینکار از یکطرف بقدرت رسیدن شهزاده امان الله خان عین الدوله را که شخص مطلوب انگلیس ها نبود، سد راه شوند و از طرف دیگر با امارت نصرالله خان زمینه رسیدن قدرت را بدست محمدنادر خان و برادرانش بدون رقیب میسر سازند تا در قدم بعدی محمد نادر خان بتواند در راس قدرت افغانستان قرار گیرد.

در این ارتباط اسنادی ارائه شده اند که میتوان این حدس را به یقین تبدیل نماید. یکی از این اسناد را در سال 2001 رساله در پشاور به چاپ رسید تحت عنوان "نادرخان و خاندان او" که نویسنده آن بنام مستعار "مهاجر افغان" خود را معرفی کرده و اما در آغاز آن نوشته شده است که: «اقتباس از شماره اول "جمهور اسلام"، اول سپتمبر 1951، طبع پشاور، صفحه 10 تا 18 و زمان یادشده مصادف با زمانی است که عبدالحی حبیبی اعلان جمهوریت مؤقت افغانستان را در پشاور نمود...»؛ به این اساس گفته میتوانیم که نویسنده اصلی رساله فوق الذکر همانا مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی بوده است.

در صفحه 17 این رساله بر مبنای اسناد جنرال تاج محمد خان بلوچ راجع به دست داشتن سپه سالار محمد نادرخان در موضوع شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملت چنین آمده است: «واقعۀ کله گوش لغمان شب 18 جمادی الاول 1337 ق رخ داد و امیر حبیب الله خان را درین مسئله که چند

دست سپهسالار درین حادثه دخیل بود، اسنادی موجود است که حاضر و ناظر وقایع نوشته اند، از آن جمله کتاب "اسرار در مورد افغانستان" نوشته سردار شیر احمد خان و یکی از نزدیکان خاندانی نادر خان است که علت مهم وقوع آن فاجعه را شخص نادر خان می پندارد، زیرا این شخص از همانوقت طمعی و چشمی به تخت و تاج کابل داشت و پلانهای عمیقی برای این کار در دهلی و کابل طرح شده بود. یک قطعه مکتوب که به ذریعه جنرال تاج محمد خان دیده شده، این طرح مخفی را واضح می سازد و نقل آن اینست:

«عالیجاه عزت و شجاعت همراه برادر بجان برابرم صالح محمد خان نایب سالار صاحب را واضح باد اینکه: ازین طرف خیریت است، شماین خاطر خود را جمع دارید، کویف جلال آباد را آرند این خط بشماین خاطر نشان خواهد کرد. کارها بر وفق مرام است، آنچه با شماین گفته شده بود، بهمان قسم شد. بعد از تدفین میت [منظور میت امیر حبیب الله خان است - کاظم] برادرش را [مقصد سردار نصرالله خان است] امیر ساختیم و مایان تجویز کردیم که معامله بهمین قسم باقی نمی ماند. ارجمندم رکاب باشی [مقصد از شاه ولی خان است] متوجه احوال است و عالیجاه عزت مآب مستوفی الممالک صاحب [مقصد میرزا محمد حسین خان پدراستاد خلیلی است] درین معامله شریک مایان است و انشاءالله تعالی درین روز از راه تگاب بالای دارالسلطنة [مقصد کابل است] با قوم خود می آید. عساکر دارالسلطنة را به آن برادر بجان برابر [مقصد صالح محمد خان نایب سالار است] بسیاریده ایم. باید متوجه احوال باشید که معامله از دست عساکر و شماین بیرون نشود. انشاءالله و تعالی سمت جنوبی از خود مایان است. از آن جهت خاطر جمع داشته باشید. در جلال آباد و کابل هرکس که مدعی سلطنت شود، برای چند روز است. آخر کار بدست مایان و شماین است. به نفری خود از طرف ما خاطر جمعی بدهید. باقی در حفظ الهی باشید. فقط مورخه 19 جمادی الاول 1337ق - امضا: محمد نادر.»

در ادامه موضوع در صفحه 19 رساله چنین آمده است: «این مکتوب از جلال آباد روز دوم قتل امیر بنام نایب سالار عساکر کابل [مقصد صالح محمد خان است] نوشته شد، ولی معلوم نیست که به مکتوب الیه [صالح محمد خان] رسید یا نه، زیرا مکتوب الیه در کابل بین عساکر کابل نقشی را در بیعت سلطنت اعلیحضرت امان الله خان در 9 حوت 1297 ش بازی کرد و در نتیجه به کابینه اول بحیث سپه سالار درجه اول و ناظر حربیه نیز مقرر گردید و ازین برمی آید که صالح محمد خان این پلان نادر خان را تعقیب نمیکرد و در جمع طرفداران سلطنت امانی شامل گردیده بود.»

در اینجا بيمورد نخواهد بود که به تائید از نوشته بالا درباره نقش نایب سالار صالح محمد خان آنچه مرحوم کاتب از گزارش ملاء غلام محمد خان راجع به جریانات کابل و قبول امارت امیر امان الله خان به امیر نصرالله خان در جلال آباد بیان نمود، مختصر ذکر کرد: «ذات شاهانه اش [امیر امان الله خان] همان تذکار نخست را که کرده بود تکرار نموده فرمود که: "من امارت شما را به شرطی می پذیرم که نخست خونخواهی پدرم از قوه به فعل آید که تا انتقام نگیرم آرام نخواهم نشست و دیگر امر آزادی و استقلال دولت افغانستان را بایست حاصل کنم، تا پس ازین، نام در تحت حمایت دولت غیر، بر آن برده نشود و حامی خود دانستن یک دولت را بر خویشتن ننگ و عار شمرده، راه انعقاد شرایط اجرای امور سیاسی و تجارثیه و اقتصادی و اتحادیه با دول معظمه متمدنه که خیر و فائده را در معامله و قرار داد ببیند برگیرد و سفرایش به هر دولت شده، سفرای آنها را در مملکت راه آمد و جای اقامت دهد."

حضار در محل اجراء آوردن هر دو شرط متعاقد و متحالف [پاد کردن سوگند] گردیده، پای اطاعت پیش نهادند و دست بیعت کردن کشاده از همه مقدم صالح محمد خان نایب سالار، در بیعت اقدام و سبقت کرد و آنگاه که امر بیعت حضار آغاز شده به انجام رسید، صالح محمد خان به لشکرگاه رفته، اعداد افسران سپاه را از حواله دار تا جنرال و نایب سالار احضار به بیعت او نمود. «(صفحه 675)

بهرحال محمد نادر خان و برادران پس از یک مدت کوتاه از نظر افتادند، ولی به اثر توصیه علیا حضرت و روی مصلحت ها شاه امان الله با او و خانواده اش از ملایمت و گذشت کار گرفت و او را که درحزب مسما به "حزب جنگ" شامل بود و از داعیه استقلال افغانستان حمایت میکرد و طرفدار اصلاحات و تجدد گرائی بود، بار دیگر موقع خدمت داد، چنانکه او را به سرکردگی قوای افغانی در جبهه جنوبی گماشت. با اینکار شهرت محمد نادرخان به حیث فرزند ارشد خانواده صاحبان، وقتی در سرتاسر کشور پهن شد که قوای موصوف در جنگ سوم افغان و انگلیس در جبهه جنوبی قوای دشمن را به عقب راند. شاه به پاس این خدمت او را مفتخر به رتبه "سپهسالاری" ساخت و مناری را بنامش امر احداث داد.

اینکه پیشرفت در جبهه جنگ تا چه حد بسته به درایت و کاردانی سپهسالار محمد نادرخان بود و تاچه حد انگلیس ها میدان را برای پیشرفت قوای او خالی کردند، سؤالیست قابل بحث، زیرا در مورد فتح تل و وانه در این جنگ اسنادی در دست است که نشان میدهد انگلیس ها در نظر داشتند جنگ را بیشتر در جبهات مشرقی (دکه و کنر) و قندهار متمرکز سازند و میخواستند عساکر خود را از جبهه جنوبی به دو جبهه دیگر انتقال دهند که اینکار موجب شد تا قوای افغانی به سرکردگی سپهسالار محمد نادرخان در این جبهه موفقیت نظامی قابل وصف را بدست آورد و این موفقیت موجب شهرت و معرفت او در سرتاسر افغانستان او گردد. در این ارتباط اسناد مشعر اند که اینکار انگلیسها بار دیگر به هدف خاص یعنی زمینه سازی های مقدماتی برای رسیدن محمد نادر خان به قدرت و در نهایت به سلطنت بود.

توجه شود به این سند که در رساله "نادر خان و خاندان او" درج میباشد، به این شرح که نویسنده رساله در ادامه با تعجب از خود می پرسد: «چه معنی دارد که دولت معظم انگلیس در جبهه مشرقی یک قدم عساکر و قبایل افغانی را موقع پیشرفت نمیدهد. در جبهه غربی، قندهار نیز لکها نفر غازیان قندهار یک قدم پیشرفته نتوانستند و بلکه دکه و سپین بولدک از طرف قوای برطانیه اشغال میشود، ولی فقط در جبهه سمت جنوبی قوای هوایی و زمینی برطانیه شکست میخورند؟ درحالیکه قشون افغانی و قبایل جنوبی یک طیاره و توپ بزرگ ندارند و با تفنگ کهنه بغل پر جنگ میکنند. درین مورد عقلای بشر قیاس کرده میتوانند که برای کدام مقصد سپه سالار نادر خان را فاتح و فیلد مارشال ساختند؟ ولی جبهات مشرقی و قندهار را با قوای مدھش زمینی و هوایی کوفتند! و در نتیجه همین دسایس سیاسی و حربی برطانیه بود که نادرخان بحیث فاتح از سمت جنوبی برگشت و جای سپه سالار صالح محمد خان را که در دکه شکست خورده بود، گرفت و وزیر حربیه و سپه سالار منحصر بفرد قشون افغانی شناخته شد.» (صفحه 20 و 21 رساله)

نویسنده رساله برای ثبوت موضوع فوق مکتوب دیگر سپهسالار محمد نادرخان را نقل میکند که بتاريخ 29 شعبان 1337 ق از جبهه جنوبی عنوانی برادرش شاه ولی خان به این مضمون ارسال داشته است:

«ارجمند عزیزالوجودم شاه جان رکاب باشی در حفظ و امان الهی باشند. ازینطرف خیریت کلی حاصل است. بخاطر جمعی شما مشغول کارهای خود باشید. بقرار اطلاعاتیکه رسیده است، سپاهیان انگریز جنگ نمیکند و چند جای و چهاونی را بخوشی خود خالی میکنند. همین موقع نیکنامی آن ارجمند و برادر تانست. بدون پریشانی و دغدغه خاطر پیشرفت کنید. بطرف وانا بروید. مقابله نخواهید دید. برای من خاطر جمعی داده شده است. بکاردانی و هوشیاری شمایان تعلق دارد که مردمان دیگر ازین احوال و کیفیت خبر نشوند. ولی شمایان در آنجا و مایان درین طرف فتح کنیم. باقی آن ارجمند عزیزالوجود را به خدا می سپارم که باید متوجه بوده باشید. مورخه 29 شعبان 1337 ق، امضا: محمد نادر» (اسناد متعدد دیگر در این زمینه را میتوان در کتاب "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، تألیف داکتر عبدالرحمن زمانی مطالعه کرد).

(ادامه در قسمت بیست و دوم: کی و یا کی ها در اجرای قتل دست داشتند؟)